

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک نکته ای را اول راجع به حدیث علی الید عرض بکنیم چون گفتیم در این کتابها حتی تودیه در بعضی کتب ما آمده، گفتیم مشهور در کتب اهل سنت این نیست، بعد نگاه کردم عده زیادیشان حتی تردّ دارد، بعضی هایشان حتی تودیّ دارد، این تودیه را خیال می کردم ندارند. امروز که مراجعه کردم دیدم ابن ابی شیبّه در مصنفش دارد یعنی در این کتاب نصب الرأیة فقط از ابن ابی شیبّه نقل می کند که ایشان نقل کرده حتی تودیّه، البته بعد هم ایشان استظهار کرده که مراد این است که اگر عین باقی باشد یعنی از آن ضمان در نیآورده، با این که عادتاً از ادا ضمان در می آورند یعنی بعبارۀ آخری فرق بین تردّ و تودیّ این است که اگر تردّ باشد یعنی عین باقی باشد، ردّش بکند اما اگر تودیّ باشد یعنی ادا بشود، اگر هم نبود باید مثلش یا قیمتش را بدهد. این ادا کردن.

و لذا مثلاً ما دو تا متن داریم، به یک مناسبتی العاریۀ مردودۀ داریم و یکی هم العاریۀ موداء، اگر العاریۀ مردودۀ باشد یعنی عین عاریه موجود است برگرداند اما اگر العاریۀ موداء یعنی ضامن است، فرق این دو تا با همدیگر بین تودی و تردّ، بینش ضمان است اما در کتاب نصب الرأیة به عکس این معنا کرده است، نه به عکس این، نوشته تودیّ یعنی مادامت العین باقیۀ، در نصب الرأیة جلد چهار مراجعه کردم نقل می کند از یکیشان، از یکی از علمایشان که در صفحه ۱۶۷ نصب الرأیة یا ۱۶۸ نقل می کند که تودیّه یعنی مادامت العین باقیۀ لکن من فکر می کنم استظهار خوبی نباشد. استظهار کردن ضمان از روایت تودیّ بیشتر است به نظرم تا ردّ العین و مثل و قیمت هم دنبال همان باشد. به ذهن من این بهتر است و در کتاب محلی ابن حزم در بحث عاریه العاریۀ موداء را آورده است.

یکی از حضار: ظاهراً در مسند احمد و سنن دارمی و ابن ماجه تودی دارد.

آیت الله مددی: آهان

چون از مسند احمد و اینها هم نقل کرده از دارمی اما نوشته فقط در ابن ابی شیبیه تودیه است. نصب الراية این طور نوشته. حالا شاید

نسخ مسند احمد هم مختلف باشد. این چاپ تحقیقی مسند اگر دیده بشود آنجا اختلاف نسخ را آورده، جلد چند آدرس داده؟

از این جلد ۴۵ جلدی تقریباً، اگر از این باشد این ارزش دارد، آن چاپ قدیم چون نسخه بدل ها را ندارد نه و استخراجات این هم خوب

است یعنی تخریج هایی که این کرده در این چاپ جدید خیلی خوب است.

علی ای حال من چون در کتاب نصب الراية دیدم مصدر علم خودم را بگم، ایشان از ابن ابی شیبیه نقل کرده، حتی تودیه. بعد هم از یکی

نقل کرده که تودیه یعنی تردّ العین إذا کانت باقیة، آنچه که برای من مهم بود چون در کتب ما تودیه آمده، در کتب اصحاب، نه این که

حالا به دقت مراعات نکردند. خواستم ببینم این اصل دارد یا ندارد؟ حالا معلوم شد دارد، حالا معلوم شد که غیر از آن هم، مسند احمد

هم دارد اگر نسخه درست باشد.

یکی از حضار: این چاپ جدید یک جا که نقل کرده این است که از سمره ابن جندب عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال علی الید

اخذت ما تودیه و قال بشر حتی تودی.

آیت الله مددی: در حاشیه اش چه چیزی نوشته؟

یکی از حضار: چند تا نقل دیگر هم هست، باز همان متفاوت است. نسخ بصریین و من حدیث سمره ابن جندب، این ها را نفی کرده است.

آیت الله مددی: نه من کاری به آن ندارم، می خواهم ببینم آن متن تودیه سندش را معتبر گرفته، صحیح گرفته یا نه؟ البته سند صحیح

برای آن ننوشتند، فقط جناب آقای ترمذی دارد حدیث حسن، تحسین کرده.

یکی از حضار: لغیره، آخه در مسند احمد نقل های خیلی زیادی است.

آیت الله مددی: این لغیره را ترمذی ندارد، حتما بعدی ها نوشتند، ترمذی اهل این نیست، لذاته و لغیره نمی نویسد. ظاهر عبارت ترمذی

حسن لذاته است و لکن و گفتند از این عبارت ترمذی هم در می آید که شنیده. حسن از سمره شنیده. عرض کردم معروف بین اهل

سنت حسن از سمره نشنیده إلا حدیث عقیقه را، غیر از حدیث عقیقه. حالا آن ها بحث هایی دارند که خیلی هم به درد ما نمی خورد.

من آنی که به درد ما می خورد این است که در کتب فقهی ما تودیه آمده، یک: آیا این متن ثابت است یا نه؟ چون در روایت ما که نیامده، در کتب فقهی ما آمده و ثانیاً آیا از این روایت ضمان هم در می آید یا نه؟ انصافاً در می آید، به نظر ما در می آید، ضمان در می آید. تردّ اگر باشد احتمال دارد ضمان در نیاید اما تودیه ضمان از آن در می آید. این یک کلمه اول.

یکی از حضار: مستدرک و سنن کبرای بیهقی هم تودیه دارد.

آیت الله مددی: سنن بیهقی به نظرم تردّ دارد چون سنن بیهقی را من خودم دیدم، عنوان بابش وجوب رد المغضوب إذا کان باقیا.

یکی از حضار: باب غضب آوردند ولی خیلی زیاد است.

آیت الله مددی: می دانم ولی در سنن بیهقی یکی آورده، همین را آورده. نه زیاد نیاوردند، این یکی. بله در باب غضب، در باب عاریه، در باب بیوع اینها یکی یکی نوشتند، ترمذی در بیوع، یا یکی در عاریه.

یکی از حضار: هم با ضمیر آوردند و هم حذف کردند.

آیت الله مددی: بیشتری که من دیدم تردّ بود و بعضی هایش هم تودّی. من بحثم سر تودیه که الان در کتب فقهی ما آمده، من دنبال این بودم. این را هم دیدم دارند، این نیست که من خیال می کردم علمای ما اشتباه نقل کردند، این هم هست. کلاً که همه شان به لحاظ حدیثی ثابت نیست.

یکی از حضار: سنن کبرا تودیه دارد.

آیت الله مددی: پس من، بابش که این است باب وجوب ردّ المغضوب، آن را که من می دانم، خودم دیدم. باب وجوب ردّ المغضوب إذا کان باقیا، این که تصریح دارد.

یکی از حضار: سنن نسائی هم تودیه دارد.

آیت الله مددی: پس این معلوم می شود نصب الرأیه اشتباه کرده یا نسخ اینها اختلاف داشته. چون آن را تودی آورده و ترد آورده. فقط نوشته ابن ابی شیبّه گفته تودیه، آن وقت با هاء، تصریح می کند، مع الهاء، بالهاء، معلوم می شود فقط در آن کتاب با هاء دیده. معلوم

می شود نسخشان مختلف است. مشکلی نیست، این مطلب عادی است، من چیز دیگری بود، می خواستم بگویم که این اصحاب ما خیلی اشتباه کردند تودیه آوردند، دیدم نه، مثل بقیه، حالا هر چه هست مثل هم است. سه تا متن است: حتی تردّ، حتی تودی، حتی تودیه. این سه تا متن نقل شده و حدیث هم که قطعاً یکی است. منفرد است، نظیر دیگری ندارد.

عرض کردم یک بحث راجع به لفظ حدیث است، یک بحث راجع به مضمون حدیث که مضامین دیگری هست. چون این مضمون حدیث را مرحوم شیخ انصاری در همین بحث آورده ما می خواستیم آن جا بگوییم، اگر نصب الرایه جلد چهارش را بیاورید. همین حدیث صفحه ۱۶۷، بعد از این حدیث سمره یک حدیث دیگری نقل می کند که آن هم همین مضمون را دارد اما این جزء جوامع الکلم است. نصب الرایه جلد ۴ صفحه ۱۶۷ یا ۱۶۸ را بیاورید، خود هدایه نقل می کند، آن وقت متن حدیث را ایشان می آورد. قشنگ است، متن حدیث مال صائب ابن یزید، یزید ابن صائب، آن هم بحث کردند که ایشان له صحبه عن رسول الله أم لا، بحث های سندی دارند که الان نمی خواهم وارد بشوم. لکن حدیثش همین مضمون است یعنی به اصطلاح ممکن است.

یکی از حضار: لا یحلّ لأحد أن یأخذ مال أخیه.

آیت الله مددی: ببینید آن یأخذ، مثل همین اخذت است، أن یأخذ مال أخیه. این همان معنایی بود که من برای حدیث کردم. البته این جا دارد جاداً و لا لاعبا، این طور است. لا یحلّ لأحد مال أخیه جاداً و لا لاعبا.

یکی از حضار: فإن اخذه فلیرده علیه.

آیت الله مددی: آهان

عین همان است دیگه، علی الید ما اخذت حتی تردّ، آنجا است اما این متن کتاب هدایه است بعد خود ایشان متن حدیث را می آورد، بیاورید! بعد خود زیلعی متن حدیث را می آورد. آن متن که در کتاب هدایه مرغینانی است، متن فقهی است، در کتاب فقهی است.

یکی از حضار: قلتُ رُوی من حدیث یزید ابن صائب و من حدیث ابن عمر، و حدیث یزید ابوداود فی کتاب الادب، الترمذی فی ...)

مبهم ۵: ۱۰) قال قال رسول الله لا یأخذن احدکم

آیت الله مددی: لا یأخذن احدکم، به جای آن لا یحلّ، آن لا یحلّ متن فقهی بود، در کتاب فقهی بود. عرض کردم متن حدیثی با آن یکم فرق دارد. لا یأخذن احدکم مال اخیه.

یکی از حضار: جاداً و لا لاعبا

یکی از حضار: فإذا اخذ احدکم عصی اخیه

آیت الله مددی: حتی عصایش را هم گرفت

یکی از حضار: فلیردّها علیه. انتهى قال الترمذی حدیثٌ حسنٌ غریبٌ لا نعرفه إلا من حدیث

آیت الله مددی: فقط حدیث غریب است، شاذ است.

این را ببینید من در بحث های گذشته عرض کردم که مضمون حدیث درست است اما با این متنش علی الید ما اخذت مثل جوامع الکلم عن رسول الله است، فقط سمره نقل کرده. الان شما دیدید؟ نقل کرده همین متن را برداشته آورده. شبیه همین است، آن وقت آن چیزی را که ما عرض کردیم این بود که اگر انسان به هر نحوی مال برادرش را بدون اجازه گرفت باید رد بکند، این جا یردّها دارد، از این فهمیدند مادامت العین باقیه، اما بعید نیست به ضمیمه ارتکاز عقلانی اگر تلف هم شد باید بدلش را رد بکند و إلا خودش که یردّها علیه. حتی عصای برادرش را به دستش گرفت و بدون اجازه او تلف شد باید بدهد. ضامن است.

اما این که خود عصا را باید بدهد این که ظاهراً واضح است. یعنی به نظر من باید بگوییم یردّ امری که فرمودند برای اعم است. حالا به هر حال این پرانتز بسته، یکمی پرانتز ما طولانی شد.

به بحث خودمان برگردیم. عرض کردیم سر کلمه ضمان که به کار برده شده، البته یک معنای ضمان را هم این جا و هم مرحوم آقای، هم در کتاب نهایه ابن اثیر و در عده ای از کتب معانی دیگری هم برای آن شده یعنی یکی از معانی در ضمن به معنای زمین گیر شدن است. به ضمانه، ضمانت یعنی مرضی که، ما الان ضمانه را مرض مزمن می گیریم، اما زمانه یعنی زمین گیر شده، نمی تواند راه برود. به نظر من می آید آنجا لهجه باشد، بعضی ها الان عرب ها لهجه مختلف دارند، بعید است آن چیز باشد. آن خودش.

بعدش هم روایت نهی النبی عن بیع المضامین و الملاقیح، درباره مضامین دو احتمال داده شده است. یکی ناقه که بچه در شکمش دارد، آن بچه اش را بفروشد. یکی هم شتر نر را می گرفتند برای فحل الضراب، و مراد از مضامین عنی ماء الفحول باشد به قول تعبیر ایشان. دو معنا برای آن شده و یا ناقه ای که، ایشان می گوید. ایشان دارد إذا کان فی بطن الناقة حملٌ فهی ضامن، ایشان به ناقه زده. دقت کردید؟ و مضمان و هن ضمامن و مضامین. لکن در کتاب نهاییه ابن اثیر دارد فهو ضامن، من نمی دانم احتمالا نهاییه اشتباه چاپ شده یا آن نهاییه ای که من دارم اشتباه چاپ شده، در نهاییه ابن اثیر دارد که إذا کان فی بطن الناقة حملٌ فهو ضامن، فکر می کنم اشتباه باشد. فکر می کنم. فکر می کنم اشتباه باشد یا این جا دارد فهی ضامن، یعنی به ناقه زده، خود ناقه را ضامن می گویند. به نظرم این درست تر می آید فهی، به هر حال این هم یک مصیبت کار.

یک مطلبی که ایشان نقل کرده اگر این باشد این طور باشد، البته احتمالی که ما می دهیم بیشتر همین هی باشد، اما در نهاییه ای که من دارم چاپ قدیم است، همان چاپ معروف فهو دارد. این هم خیلی یعنی تعجب من است که این چطور فهو نوشته یعنی ضمیر را به حمل زده، باید قاعدتا ضمیر را به ناقه بزنند نه به حمل.

علی ای حال چاپ جدیدی از نهاییه هست تحقیقی، در این نرم افزارها نیست؟

یکی از حضار: فإذا کانت فی بطن الناقة حملٌ فهو ضامن

آیت الله مددی: این دارد فهو، ظاهرش این است که فهو یعنی حمل، خود حمل را ضامن می گویند. لکن قاعدتا نباید به حمل بگویند، به ناقه باید ضامن بگویند، مثل این که به زن می گویند حامل. این چون مذکر و مؤنثش یکی است یعنی مذکر ندارد یکی می شود. یکی از حضار: احتمالا هی باشد چون در ادامه می گوید و هن ضمامین و مضامین.

آیت الله مددی: بله من فکر می کنم اشتباه شده، هی باید باشد. این جا در لسان العرب هی دارد، در این چاپ لسان العرب که پیش من است. فکر می کنم این درست است.

آن وقت ما دنبال یک نکته دیگری هم هستیم، یک مقدار که اینها را می خوانیم، اولاً دنبال این هستیم که آن نکته محسوس چه بوده که از او به معقول رسیدند؟

یکی از حضار: لسان العرب را می فرماید

آیت الله مددی: هی، لسان العرب فهی ضامن. و مضمان و هن ضمان و مضامین.

یکی از حضار: نه، و هو ما فی بطن الناقه

آیت الله مددی: قال إذا کان فی بطن الناقه حملٌ فهی ضامن.

اگر آن چاپ من است صفحه ۲۵۸ ستون دست راستی. جلد ۱۳.

اصلاً ضابطه اش هم همین است، باید هی باشد. بعدش هم هن دارد، با هن هم این می سازد. ضامن هم مذکر آورده چون مونث است یعنی از خصائص ماده است، دیگه مذکر و مونثش سوا می شود، مونث نمی آورند. مثل این که زن می گویند المرأة حامل، اگر بچه دارد می گویند حامل، اگر چیزی روی سرش گذاشته می گویند حامله، چون این بین زن و مرد مشترک است. آنی که مشترک است تانیث می آورند، آنی که مشترک نیست تانیث نمی آید مثل حائض، حامل به معنای بچه دار بودن و جنین.

علی ای حال این جا ابن اعرابی نقل کرده است.

یکی از حضار: در نهایت از تهذیب اللغة ازهری گرفته، راوی آنجا این است.

آیت الله مددی: بله ایشان هم این دارد که حکاه الازهری عن مالک و حکاه إذا عن ثعلب عن بن اعرابی.

یکی از حضار: خود ازهری این طوری است، إذا کان فی بطن الناقه حملٌ فهی ضامن،

آیت الله مددی: این درست است. هی باید درست باشد. من که امروز خواندم خیلی تعجب کردم این هو چرا این جوری نوشته، یک مدتی فکرم مشوش شده بود، چون عرض کردم من روی کلمه کلمه حساب می کنم، این طور نیست که تسامحاً رد بشوم. این باید فهی باشد، هر چه فکر کردم فهو جور در نمی آید. بعد هم این کتاب ابن اعرابی چاپ شده، نسخه اش هم الان هست، یک نوادر چاپ شده اشتباهها،

آن مال ابن اعرابی نیست. مال کتاب ابن اعرابی را من نسخه نفیسی هم از آن دیدم، به نظر می آید تاریخ کتابتش ۲۳۰ است یا ۲۶۰، تصویر نسخه را دیدم. مال ابن اعرابی است، نسخه خطی نفیس است، جزء نفائس نسخ است.

علی ای حال به نظرم همین درست است، همین که ازهری الان نقل کرده ایشان هم از ازهری، و حکاه ایضا عن ثعلب عن ابن اعرابی قال إذا کان فی بطن.

خیلی نسخه شناسی روی کتاب لغت نکنیم، این فقط فائده اش این است که آقایان دقت بکنند ظرافت های عبارت را یعنی این یک عادت برای انسان بشود که در آن نکات و ظرافت ها کاملاً دقیق فکر بکنند. و لکن من فکر می کنم شاید قدیمی تر از این نخل ضامنه، این را فکر می کنم بیشتر آنی که این مضامین هم انصافاً عربی است، نهی عن بیع المضامین و الملاقی. حالا یا مضامین عبارت از گوسفند ها و قوچ های نری بوده که به عنوان فحل الضراب بکار می بردند یا ناقه ای بوده که، شتر ماده ای بوده که بچه در شکمش بوده. می آمدند می گفتند که این بچه را خرید. مضامین.

البته این جا مضامین فهی ضامن لکن به اصطلاح شاید مراد، اگر آن درست باشد مرادش این است که آن بچه را می فروختند، آن مضامین و مضمون یعنی بچه ای که در ضمن ناقه است. فهی ضامن، شاید فهو از این جهت بهتر باشد یعنی حمل. چون بیع به حمل می خورده.

یکی از حضار: اصلاً آن روایتش إن لنا الضاحیه ... من النخل

آیت الله مددی: بله، آن خیلی قدیمی است. چون آن لفظ به عوکیدر نوشتند در دومة الجندر، فکر می کنم آن عربی قدیمی باشد که در آن جا وجود داشته که ضامنه، ضامنه ایشان نوشته در این کتاب و الضامنه من کل بلد ما تضمن وسطه. در وسطش. و الضامنه ما تضمنته القرى و الامثال من النخل، فاعله به معنای مفعوله، این در لغت عرب هست. حتی خود حضرت فاطمه هم این نام فاطمه را می گویند به معنای مفطوم است، اصلاً گفته شده فاطمه غالباً بچه هایی بودند، دختر بچه هایی بودند که زود از شیر گرفته می شدند و ضعیف می ماندند. مفطومه من الرضاع، فاطمه از آن جهت گرفته شده. گفته شده نمی دانم صحت و سقمش چقدر است.

یکی از حضار: یک جا دارد که از آتش جهنم

آیت الله مددی: بله، آن فطم، در روایت ما جور دیگه است، أن الناس فطموا لمعرفتها. آن طور هم داریم. لکن می گویند در اصل لغت به آن معنا بوده. فاعله به معنای مفعوله.

آن وقت این مطلب را باز هم دو مرتبه ایشان تکرار می کند.

و الضامنة من النخل ما تضمنتها امصارهم و كان داخلا في الامارة و اطاف به سور المدينة و قال ابو منصور سمي الضامنة لأن اربابها قد ضمنوا عمارتها و حفظها في ذات ضمان، مراد از این این است نه این که اشتقاق. فی عیشه راضیه و الضامنة فاعله به معنای مفعوله. این مطلبی است که ایشان دارند.

مرحوم آقای اصفهانی من عبارت را کامل تر خواندم، همان یک عبارت ایشان را از لسان العرب آورده نوشته که فاعله به معنای مفعوله و لکن ایشان می گوید این مطلب درست نیست. بد تفسیر کرده. ضامنة به معنای ضامنة است. و من فکر می کنم حق با مرحوم آقای اصفهانی باشد. ضامنه به معنای خودش است. این ها تصور این می کردند که این درخت کانما به عهده گرفته مثلا خرماي این شخص را، ضامنة، نه این که مضمونه، ایشان مضمونه گرفته یعنی اهالی شهر این را مواظبند، آب می دهند چون داخل در سور و باغ است، جزء اطراف است. من فکر می کنم ضامنه این نیست که حتما اطراف شهر، داخل شهر باشد، داخل سور باشد. مرادشان از ضامنه درخت های خرماي است که نزدیک شهر است که عهده شهر به آنهاست. ولو ممکن است این درخت های خرما خارج از سور باشد، خارج از دیوار شهر باشد، دور و بر شهرند که اهل شهر از آن استفاده می کنند پس آن درخت ضامن است نه این که آن درخت مضمون است. ایشان در این جا به معنای مضمون گرفته. من فکر می کنم به عکس است. مراد پیغمبر هم این است که شما درخت هایی که محیط به شهرند و ثمره اش برای شهر است مال شما، آن درخت هایی که در صحرا هستند، در بیابان اند، آن هایی که جدا هستند و مردم می روند از او می چینند یا از هیزمش استفاده می کنند این مال ما و دولت اسلامی است. الضاحية من البعل، ضحل هم دارد، دو تا هم دارد. ضحل همان به اصطلاح ما در لغت عرب الان کم می گویند، مثلا گاهی آب های کوچکی هست، جاهای کمی هست، آب های کمی هست، ضحل من

الماء آبی است که کم است، مثلاً یک چشمه خیلی ضعیفی است خارج از شهر است، مربوط به شهر نیست، این ها مال دولت اسلامی است یعنی می خواهد بگوید آنچه که در شهر است مال شما و شئون شهر، آن مال شما، آن چه که در بیابان هاست مثل ضاحیه یعنی آنی که در فضای باز است، آنی که در فضای باز است آن مال دولت اسلامی است. حالا بعل باشد که دین باشد، یا بور باشد صحرای یکی باشد، بائر در لغت عرب در مقابل دائر است. آنی که سرسبز است دائر است و آنی که خشک است بائر است، بائر و اینها صحراها مال ما باشد، مال دولت اسلامی باشد، پس من فکر می کنم لغوی ها در این جا، این که ایشان نوشته اشتباه کرده. در حقیقت انسان عربی این جور فکر می کرده که این درخت خرما ضامن رزق ماست. مثلاً در یک روایت معروفی داریم اکرما عمتکم النخله، اصلاً از درخت خرما تعبیر به نخله شده است، اکرما عمتکم النخله یعنی درخت خرما کانما نسبت با انسان دارد. از کوه احد تعبیر به احد شده، امکم احد. اصلاً از کوه احد تعبیر به مادر شده. چرا؟ چون همیشه در سابق این طور بود که منابع مالی پای کوه، اصلاً شهرها را پای کوه ها، پای رودها و پای دریاها و کنار دریاها می ساختند چون کوه همیشه مخزن آب است، توضیحاتش هم سابقاً عرض کردیم و این تعبیر که آبی که در مدینه می آید از برکات وجود احد است، إن امکم احد، إن ندارد، امکم احد را دیدم اما قبلش که واو است یا چیست را نمی دانم. امکم احد را دیدم که به عنوان إن اولش دارد، در ذهنم نیست متن حدیث کاملاً.

علی ای حال من فکر می کنم تعبیر صحیحش همین باشد که مراد همینی که آقای اصفهانی، انصافاً کرارا عرض کردم مرحوم آقای اصفهانی یکی از مزایایش در بین اصولیین متاخر ما، یعنی قیاساً فرض کنید به شیخ انصاری و مرحوم صاحب کفایه و به میرزای نائینی و آقاضیا، انصافاً مرحوم آقای اصفهانی تحلیلات لغوی خوبی دارد، در این جهت خیلی موفق است. این آقایان دیگه که اسم بردم این طور ندارند. ایشان خیلی و خودش هم صاحب نظر است یعنی این که در لسان العرب نوشت مقید نیست که حرف لسان العرب را قبول بکند و من فکر می کنم حق با ایشان است. ضامنه به معنای فاعله است، به معنای مفعوله نیست، نه این که اهل شهر تصدی کردند و ضمانت دادند، به عهده گرفتند عمارتش را، نه، او تصدی کرده، او به عهده گرفته، آن درخت به عهده گرفته یعنی خرما این شهر را چون خرما یکی از غذاهای اساسی بود که عرب داشتند. ناصر خسرو در سفرنامه اش نوشته در نجد یک پیرمردی دیدم هفتاد سال

عمرش بود. غذایش همه اش شیر شتر و خرما بود. به من گفت که شنیدم تو جهانگردی و دنیا را گشتی، غیر از شیر شتر و خرما غذای دیگری از مردم دیدی یا نه؟ در هفتاد سال خیلی عجیب است. در سفرنامه اش نوشته و نوشته خیلی مردمان جنگو، همه اش به ادنی چیزی با همدیگر مشغول جنگ و آدم کشی می شوند. یعنی دائما اسلحه شان با هم است، فقط وقتی که مسجد می آیند اسلحه شان را دم در مسجد می گذارند، بر می گردند باز می کشند، بلافاصله با ادنی چیزی مشغول کشتار همدیگر می شوند، این نجدی ها معلوم می شود، آخه می دانید وهابی ها هم از نجد هستند. یک حالت خونخواری عجیبی دارد، ناصر خسرو به چشم خودش دیده.

علی ای حال کیف ما کان این نخل کانما ضامن غذای این شهر است یعنی کانما، آن وقت آن نخلی که در صحراست دیگه ضامن نیست پس مراد از ضامنه این است که ایشان نوشته سور المدینه، من فکر می کنم مال مرحوم آقای اصفهانی این جا را هم اشکال نگرفته. به نظر من این هم اشکال دارد چون گاهی ممکن است خارج از سور مدینه نخلستان بوده، متصل به شهر دیگه، این طور نیست که آن سر دنیا باشد. فاصله چند فرسخی در صحرا باشد، نخل هایی که محیط به شهرند. دقت بکنید! یا داخل سور مدینه هستند یا در باغ ها هستند یا داخل سور مدینه هستند یا خارجند لکن جزء شهر حساب می شوند، میوه شان به شهر می آید، اهل شهر کاشتند از میوه او استفاده می کنند. به نظر من از این است. بعید نیست، البته لفظ ضمن که آمده این معنای محض مثلا ضمن پارچه خودش، ضمن لباس خودش، ضمن خانه خودش، بعید نیست تمام این الفاظ دارای معانی باشد و آن چه که الان به ذهنم می رسد این است که آنچه که در معنای ضمان با این چند تا اصطلاحی که بکار بردیم یعنی استعمالاتی که شد یک حالتی است در یک ذات، در شخص، در این حالت به اصطلاح آن را ضمن قرار می دهد، حالا این جا دقت بکنید من می خواهم بگویم اگر گفت ضمان مال به من است آیا به این معناست که تلفش به ایشان است؟ غرامتش به ایشان است؟ اصلا معنای ضمن این است؟ یا این را جزء ضمن اموالش قرار داده یا نه وقتی گفت من ضامنم یعنی این را جزء شخصیت خودش قرار داده؟ پرتو شخصیت خودش است. شعاع شخصیت خودش است، خوب دقت بکنید! اصلا معنای ضمان را، من این اشتقاق را آوردم چون آقایان دیگه از این راه وارد نشدند. من فکر می کنم لفظ ضمان به این معناست که این جزء یعنی ملک

او هم جزء شئون شخصیتی اوست. عهده او یعنی همین که می گوید فاعل است یا مثلاً می گوید مضمون یا مضمآن، تمام اینها حاکی از

یک صفتی است که برای ذات پیدا شده. یعنی نکته اساسی در باب ضمان

یکی از حضار: یعنی ضم ذمه است؟

آیت الله مددی: نه دیگه نیست، خلاف ظاهر است. جزء ذات اوست.

یعنی ضامن بودن مثل الامام ضامن، البته آقای اصفهانی نخواندم، نه این که ندیدم. الامام ضامن را هم ایشان لسان العرب یک جور معنا

کرده و آقای اصفهانی جور دیگری. چون بنا نداریم حالا هر چه که گفته شده نقل بکنیم. من فکر می کنم حق در آن جا هم با مرحوم

آقای اصفهانی است. به لسان العرب اشکال می کند. آن ضامن به این معناست، در حقیقت صحت صلوۀ مامومین به امام است. یعنی در

عهده او شده. او به عهده گرفته، عهده هم عبارت از این معناست که جزء ذاتش، جزء شئون ذات اوست چون من سابقاً کرارا عرض

کردم که در باب قسم همین طور است دیگه، وقتی قسم می خورد در حقیقت معنای قسم این است که وقتی می گوید به خدا، به برای

الصاق است یعنی این امر را به خدا مرتبط می کند. این را به خدا ارتباطش می دهد. او هم برای عطف است یا والله یا بالله. حالا تاء را

نمی دانم نکته تاء چیست که در باب قسم در لغت عربی آمده. او باء را می دانم، باء به معنای الصاق است، این خودش یک تصویری

بوده برای این که یک امر مقدس بشود این را به یک چیز مقدس مرتبط می کنند، ارتباط می دهند.

یکی از آنها هم در امور ضمان بوده. ممکن است ضمان معنوی باشد، الامام ضامن باشد، این را در عهده او قرار دادن یعنی در محدوده

وجود او و شخصیت او قرار دادند. و لذا کل ما یضمن بصحیحه یعنی این، یعنی هر عقدی را که طرفین، دو طرف التزام دادند و تعهد

دادند که این تعهد ها هم به هم گره خورد. این تعهد داد که این کتاب را به او بدهد یعنی این کتاب را داخل در ملک او، داخل در

شخصیت او بکند، در مقابل این که آن صد تومان هم به این کار انجام بدهد و آن هم کتاب را به همین عنوان گرفت، این قاعده اقدام

یعنی این. اقدام کردند که این کتاب با وجود مقابل و با وجود عهده جابجا بشود، آن عهده صد تومان، آن وقت اگر این اقدام شد این

اقدام اگر صحیح بود همان، صحت اقدام هم به خاطر خود اقدام نیست. صحت اقدام به قانون است، اقدام که توش صحت نخواهیده.

صحت اقدام به قانون است. اگر قانون آمد گفت این اقدام را قبول کردم یعنی چه؟ یعنی این دو تا عهده را قبول کردم، کتاب مال تو می شود و آن هم مال او می شود و اگر آمد قبول نکرد یعنی شما آمدید در بیع فاسد گفتید من در عهده تو گذاشتم. آن هم می گوید من در عهده تو گذاشتم. قانون آمد این را قبول نکرد، قانون گفت من این را قبول نکردم. این که قانون آمد گفت من این را قبول نکردم این عهده را قبول نکرد دیگه چیزی متوجه او نیست، در این جا باید این حساب را کرد که قانون که آمد گفت من این مقابله را قبول نکردم این اقدام معاوضی را من قبول نکردم. این سوال پیش می آید نتیجه اش چیست؟ عرض کردیم سه تا احتمال است:

یک: چون قانون قبول نکرده هیچی ندارد. تلف شد ضامن نیست.

دو: ضامن هست لکن به همان مسمی، به صد تومان. قیمت کتاب هشتاد تومان است، گفت صد تومان. قبول می کند به همان صد تومان.

سه: هیچ کدام، نه این و نه آن رأی بلکه به مثل و قیمت، این بحث سر این است.

در باب هبه هم همین طور است، می گوید من به تو هبه دادم، آن هم قبول می کند، هبه یعنی چه؟ یعنی من این را به تو دادم، در اختیار تو گذاشتم اما به عهده تو نگذاشتم، ملک تو شد، دیگه تو ضامن نیستی، آن هم می گوید من قبول کردم که ضامن نباشم. اگر صحیح باشد ضامن نیست، فاسد هم باشد چون اقدامی نکرده.

پرسش: در بیع اقل الامرین است.

آیت الله مددی: اقل الامرین در بیع نداریم. در باب هبه است، آن هم هبه معوضه. بله آن بحث دیگری است چون می گویند اقدام است.

اصل هبه که در آن قانون لا یضمن بصحیحه.

پس دقت بکنید نکته فنی کار این است، آن وقت ما می خواهیم این را بگویم اگر شارع آمد گفت من بآن عقد را قبول نکردم آیا شارع ترتیب اثری داده؟ بله، من اخذ مال اخیه فلیردها إلیه. اگر مال برادرش گرفت لاعبا أو جاداً فلیردها علیه و لذا عرض کردیم قانون یعنی روایت ضمان علی الید در مثل صحیحش که اصلاً تصور ندارد. در مثل فاسد هم باز اقدام تاثیر دارد، خوب دقت بکنید. فقط اقدام چکار می کند؟ این اقدام به بیع کرده، بالاخره اقدام به بیع فاسد کرد. آیا این اقدام در بیع فاسد مسمی می آورد یا اقدام در بیع فاسد ضمان

.....

را هم بر می دارد یا نه چون اقدام کرده مع الضمان. اصل ضمان می ماند. اما به مسمی نه، به غیر مسمی. چون در بیع فاسد هم اقدام هست. من آن روز عرض کردم مرادم این بود نه این که در بیع فاسد اقدام نیست، در بیع فاسد هم اقدام هست. اقدام دو طرف هم هست، فقط شارع این را امضا نکرده و إلا اقدام که هست، به عنوان بیع داده، مجانی که نداده. این را به عنوان این داده که به عهده بگیرد که این هم یعنی این هم به عهده بگیرد که به او پول بدهد. آن هم به عهده بگیرد که کتاب را ملک برای او قرار بدهد. اگر این کار نشد و شارع گفت من این را امضا نکردم و قبول نکردم، نه این که بیع به معنای تعهد است، این در عهده او قرار داد، نه مجانا، در مقابل پول. آن هم پول در عهده او یعنی تحت اختیار او قرار داد، تحت شخصیت او قرار داد. او را مسلط بر او کرد در مقابل پس اقدام در فاسد هم هست، اقدام بحث این است آنی که الان فقها آوردند اصل اقدام را ضمان اثبات می کند، نه ضمان مسمی و نه عدم ضمان، این دو تا نه. آن وقت ضمان قیمت را به قاعده این بر می گردیم که چون اقدام کرده و قبض شده از باب قبض، از باب قاعده علی الید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین